

بلاغت



خانه اخلاق پژوهان جوان

به همت جمعی از "طلاب علاقمند
به حوزه اخلاق" برگزار می گردد:

۴۵

فلسفه اخلاق کلاس

مفهوم بدن اخلاق با مطالعه موردی در ایران معاصر



سرکار خانم دکتر

فاطمه توفیقه

عضو هیات علمی
دانشگاه ادیان و مذاهب



همراه با معرفی کتاب: «اخلاق خالق»
توسط: مریم یوسفی

زمان: یکشنبه ۲ دی ماه ساعت ۱۸
مکان: قم، بلوار محمدنمین (س)، کوچه ۱۳، پلاک ۲۹

کارگاه ۴۵ فلسفه اخلاق

مفهوم بدن اخلاقی با مطالعه

موردی در ایران معاصر

دکتر فاطمه توفیقه

یکشنبه ۲ دی ماه ۱۳۹۷

به قلم: فاطمه زهرا مهری



Telegram.me/EthicsHouse

www.EthicsHouse.ir



برای اطلاع از نشست های آتی، نام و نام خانوادگی خود را به سامانه ۰۲۱۷۵۴۳۰۷-۱۰۰ پیامک فرمایید.

چکیده

موضوع امروز محل تلاقی چند رشته دین شناسی، تاریخ ایران، مطالعات فرهنگی و فلسفه است. در این جا قصد داریم تا نشان دهیم چطور می شود اخلاق، فلسفه به طور عام، مطالعات فرهنگی و زندگی عمومی را با هم مرتبط دانست. در ابتدا از مفهوم بدن اخلاقی و خودسازی سخن می گوئیم و بعد از آن، به وضعیت اجتماعی و اقتصادی ایران در بازه زمانی دهه ۴۰ تا ۶۰ و مفهوم خودسازی در آن زمان و چیستی و چگونگی تبیین نظری که برای آن وجود داشته و سلسله اتفاق هایی که در آن دوره بر همین اساس اتفاق می افتاده خواهیم پرداخت.

بدن اخلاقی

منظور از بدن اخلاقی بر این مبتنی است که ما بدن را ابتدا یک برساخته فرهنگی بدانیم. هرچند که گوشت، استخوان و پوست همیشه بوده است، ولی تصور ما از این که رفتارهای درست بدنی چیست، مستلزم یک سری از برساخت های فرهنگی است که به تناسب تاریخ و زمانه تغییر می کند. این که چه رفتاری درست است و چه رفتاری نه، یا این که چگونگی بر خورد و استفاده ما از وسایل و محیط پیرامونمان باید به چه صورت باشد، از جمله چیزهایی است که متناسب با فرهنگ هر جامعه تعریف می شود و حتی میان زیر مجموعه هایی که در آن جامعه نیز وجود دارند متناسب با رفتار بدنیشان می تواند تفاوت وجود داشته باشد برای مثال نوع رفتار مردها و زن ها در یک جامعه یا طبقات متفاوتی که در هر جامعه وجود دارد متفاوت است.

پس ما از یک طرف نظریات اخلاقی را داریم، اما از طرف دیگر باید توجه باشیم که این نظریات اخلاقی در یک ساخت فرهنگی تعریف می شوند. این به معنای نسبی گرایی (تفاوت بودن مصادیق یک نظریه اخلاقی در فرهنگ های مختلف) نیست، حرف این است که زمانی که می خواهیم در برای اعمال شدن نظریات اخلاقی متفاوت سخن بگوئیم، توجه داشته باشیم که فاعلان اخلاقی این ها را به شکل های متفاوت انجام می دهند.

خودسازی

یکی از شیوه‌هایی که در سی‌الی‌چهل سال اخیر خیلی اهمیت پیدا کرده است، مفهوم خودسازی است که بعد از آثار میشل فوکو اهمیت پیدا کرد. معادل اینگلیسی آن را می‌توان self-making، care of the self، ... بدانیم. من معادل خودسازی را برای آن می‌پسندم. آن چیزی که برای ما با واژه خودسازی تداعی می‌شود به سنت یونانی بر می‌گردد و فوکو هم زمانی که قصد داشته از آن سخن بگوید به همان معنی از آن استفاده می‌کند. چیزی که بعد از فوکو دانشمندان مطالعات فرهنگی قصد داشتند بررسی کنند این بود که خودسازی در هر فرهنگی به چه صورتی انجام می‌شود و به این نتیجه رسیدند که رفتارهای بدنی که در یک گفتمان مورد تایید و تشویق قرار است، به طوری که چیزهای غیر از آن غیر طبیعی دانسته می‌شود را خودسازی گویند. در این سخنرانی

علاوه بر این که معنای عام خودسازی را در نظر دارم، اما خودسازی را به طور خاص برای رفتارهای زاهدانه و مراقبت از نفس زاهدانه هم به کار می‌برم که خیلی از وقت‌ها مبنای آنها ملکات انسانی است و این که چطور بدن ما بر حالات ذهنی ما تاثیر می‌گذارد به بیان دیگر افرادی که تصور می‌کردند با

خودسازی در هر فرهنگ به چه صورتی انجام می‌شود و به این نتیجه رسیدند که رفتارهای بدنی که در یک گفتمان مورد تایید و تشویق قرار است، به طوری که چیزهای غیر از آن غیر طبیعی دانسته می‌شود را خودسازی گویند.

داشتن رفتار بدنی متفاوت می‌توانند بر خود و حتی کل جامعه تاثیر بگذارند.

ایران معاصر

در دهه ۴۰ و بعد از آن در دهه ۵۰ ما دورانی را داریم که بعد از کودتا سال ۳۲ است و مهم‌ترین حزبی که در آن زمان وجود دارد، حزب توده است. گروه‌های ملی سرکوب شده بودند و گروه‌های مذهبی به کار خود ادامه می‌دادند. بعد از سال ۴۲ با سرکوب شدن جنبش‌های اعتراضی و تبعید شدن امام، یک ناامیدی همگانی ایجاد شده به طوری که بعد از گروه‌های تروریستی می‌گفتند، ما به این نتیجه رسیدیم که جز جنبش‌های مسلحانه نمی‌توانیم کار دیگری برای براندازی این حکومت انجام بدهیم.

انقلاب سفید تحول بزرگی بود که باعث آگاهی قشر متوسط جامعه (یعنی افرادی که کار می‌کنند و پول خوبی به دست می‌آورند که می‌توانند زندگی کنند و مقداری از آن پول را پس انداز کنند) شد و اصلاحات عرضی باعث شد تا قشر متوسط جامعه بزرگ بشود و مهاجرت‌های زیادی به شهرها اتفاق بیافتد، همچنین پروژه‌های زیادی مانند سپاه دانش، سپاه دین کمک کرد تا سطح سواد مردم هم به تدریج زیاد بشود. در دهه ۱۹۶۰ ما در کل دنیا شاهد جنبش‌هایی بودیم که در کل دنیا یک اتفاق تازه بود و جنبش‌هایی که به خصوص در سال ۱۹۶۸ در فرانسه و آلمان و سایر کشورها اتفاق افتاد از این دست بود که امسال سال بزرگ‌داشت جنبش‌های سال ۱۹۶۸ است که اگرچه عملاً سرکوب شد ولی تاثیر زیادی بر آن جوامع گذاشته بود. خیلی جالب است که در آن دوران در جنبش‌های رهایی بخش اجتماعی حرف‌های مشابهی زده می‌شود مانند جنبش‌های حقوق مدنی در آمریکا، جنبش حقوق سیاهان و جنبش‌های زنان که در آن دوران اتفاق می‌افتد. این اتفاقات هم‌زمان با جنگ سرد و جنگ نیابتی بود که در ویتنام آمریکا و شوروی داشتند، در آفریقا استعمار زدایی اتفاق می‌افتد و خیلی از کشورها از یوغ استعمار بیرون می‌آیند. بعد از آن جنگ الجزایر پیش می‌آید و همچنین انقلاب کوبا با شخصیت‌هایی مانند چگوارا که در کل دنیا تاثیر گذار بودند. از جمله پیشرفت‌های علمی که در آن دوره اتفاق افتاد، رفتن به فضا بود که باعث شد تا آن عصر را، عصر صنعت فضا بدانند. از موارد دیگر تولید قرص زد بارداری و مجاز کردن آن در برخی از کشورها بود که به معنای آزادی جنسی بود و دروان انقلاب جنسی هم در همین دوران است. بعد از آن جنبشی که به جنبش مینی‌ژوپ معروف می‌شود در خیلی از کشورها به راه می‌افتد، از جمله در ایران که مینی‌ژوپ می‌پوشیدند و این مسئله تبدیل به دغدغه می‌شود. به طوری که وقتی مجله توفیق را در آن دوران می‌خوانیم می‌بینیم که بخش زیادی از آن درباره مینی‌ژوپ است. مینی‌ژوپ از آن جهت مسئله شد که برای اولین بار، افراد در حال کم کردن پوشش خود بودند و یک اتفاق فرهنگی در حال رخ دادن بوده. ما الان در این جا قرار داریم که در دنیا یک اتفاق مهم می‌افتد که هم به صنعتی شدن و هم به مدرن شدن دنیا مربوط می‌شود و در حال گذاشتن یک سری تاثیرات فرهنگی در جهان است و همراه با این قضیه ما یک سری نظریه‌هایی را توسعه داریم. ما در یک مرحله‌ای هستیم که پول و رشد صنعتی و مدرنیته در حال زیاد شدن است و هم زمان اتفاقات فرهنگی مهمی هم در دنیا در حال رخ دادن است. حالا این اتفاقات فرهنگی را ما چگونه می‌خواهیم توجیه کنیم.

نظریه‌های توسعه

یک نظریه توسعه که تا آن زمان به شدت رایج بود، نظر مدرنیزاسیون است که در بازه زمانی ۱۹۷۰ (۱۳۵۰) در اوج بوده است. در این نظریه به این مسئله اشاره داریم که یک سری از کشورها توسعه یافتند، یک سری دیگر از کشورها در حال توسعه هستند که می‌توان گفت ورژن قدیمی همان کشورهای توسعه یافته هستند و در همان مسیر قدم بر می‌دارند. برای مثال می‌توان گفت اروپا قدیم احتمال جایی بوده شبیه ایران و افغانستان و شمال آفریقا. یکی دیگر از ادعاهای این نظریه این است که اتفاقات مشابهی در این کشورها هم در عرصه صنعتی شدن و هم به لحاظ فرهنگی می‌افتد.

در مقابل این نظریه، نظریه وابستگی مطرح شد که در ایران به نظریه غرب‌زدگی معروف شد. ادعا بر

این است که کشورهای پیشرفته، اگر پیشرفته

شدند صرفاً به این دلیل بود که خون کشورهای

ضعیف‌تر را مکیدند. پیشرفت این‌ها حاصل این

بوده است که در حال استعمار کشورهای

ضعیف‌تر بودند و لازم نیست که ما این مسیر

را طی کنیم و اتفاقاً باید با آن نوع از

مدرنازیسیون مقابله هم بکنیم. اگر چه این

نظریات امروزه دیگر جایگاه علمی زیادی

چیزی که خیلی از وقت‌ها در ایران اتفاق می‌افتاد این موضوع بود که یک برتری خاص به سلیقه‌های طبقه متوسط داده می‌شد.

در ایران خیلی از وقت‌ها جدای از این که طبقه متوسط به چه میزان بوده است قرار بر این بوده تا ارزش‌های طبقه متوسط بر کل جامعه حاکم بشود.

ندارند، اما باید توجه داشته باشیم که در آن زمان ایران و حتی تا امروزه چقدر حائز اهمیت است به طوری که فکر می‌کردند ما در آینده باید چیزی بشویم شبیه به الان کشورهای توسعه یافته. این یکی از بقایای غلط نظریه مدرنازیسیون است. کسانی مثل آل احمد و روشنفکران انقلابی دهه ۴۰ و ۵۰ سعی داشتند تا با این مسئله مقابله کنند. در ایران خیلی از وقت‌ها جدای از این که طبقه متوسط به چه میزان بوده است قرار بر این بوده تا ارزش‌های طبقه متوسط بر کل جامعه حاکم بشود. این در دوره رضا شاه و محمدرضا هم بوده. چیزی که خیلی از وقت‌ها اتفاق می‌افتاد این موضوع بود که یک برتری خاصی به سلیقه‌های طبقه متوسط داده می‌شد. تا اینجا مشخص می‌شود که ما در این دو دهه در چه فضایی بودیم.

این فضا دو مشخصه داشت، اول رشد توسعه در ایران و دوم رشد فرهنگی که احساس می‌شد قرار است اتفاق بیافتد.

بر اساس این پیش فرض که اتفاقاتی که در ایران پیش می‌آید هم در چند حوزه سیاسی، فرهنگی، صنعتی است، جنبش‌ها و اعتراضاتی هم که اتفاق می‌افتد، تنها سیاسی نبود، بلکه فرهنگی هم بود. ما گروه‌های مبارز متعددی داشتیم. اولین آنها چریک فدایی خلق بودند که اگرچه اولین عملیات آنها به شکست منجر شد، اما نگاه آنها خیلی تاثیرگذار بر قشر تحصیل کرده بود. این گروه با توده‌ای‌ها مخالف بودند از آن جهت که با بلوک شرق و هر امپراطوری مخالف بودند و تصور آنها بر این بود که صرفاً با عملیات‌های مسلحانه است که می‌توانیم نظام را تغییر بدهیم و به یک حکومت جدید برسیم. در کنار آنها چریک‌های مسلمانی مانند مجاهدین خلق، منصورون بودند و روشنفکران مسلمان که گاهی همراه دیگر گروه‌های نام برده بودند و گاهی مرزی میان خود داشتند. بعد روحانیون مبارزی هم بودند که بیشتر نقدهای فرهنگی به شاه داشتند، از جمله نویسندگان مجله مکتب اسلام در قم که یک گروه پیش‌رو در قم بودند و مسامحتاً می‌توان گفت گروه‌های مخالف با رژیم را می‌توان در این دسته‌ها جا داد.

حزب چپ (نیروهای غیر مسلمان) در ایران

بحث امروز ما در این باره است که این گروه‌های مبارز علی‌رغم تفاوت‌های نظری جدی، گفتمان بدنی را پیش می‌بردند که برای همه قابل پذیرش بود. شاید همواره آن را انجام نمی‌دادند، ولی با انجام آن مشکلی هم نداشتند. دقیقاً به این دلیل علی‌رغم اختلافات نظری که داشتند، توانستند ارزش‌هایی بین خودشان تبیین کنند، که اگر چه متفاوت از ارزش‌های طبقه متوسط بود، اما بین گروه‌های مبارز کسانی را می‌بینیم که توانستند ارزش‌های هر دو گروه را بپذیرند. من امروز به طور خاص درباره خودسازی بدنی صحبت می‌کنم و این که چطور این مسئله ابزار مبارزه با حکومت بود و چطور میان گروه‌های متفاوت پذیرفته می‌شد و چطور توانست یک وحدت عملی علی‌رغم خواست خودشان ایجاد کند.

برای تبیین این مسئله من به خاطرات دهه ویدا حاجبی تبریزی که یکی از چپ‌های ایرانی است که سابقه حضور در اتفاقات ده ۱۹۶۰ فرانسه را داشته و به کوبا، و جنبش‌های چپ آمریکای لاتین را می‌بیند و بعد به ایران می‌آید و دستگیر می‌شود. زمانی که او خاطرات خود را تعریف می‌کند، می‌گوید: «من

دیدم چپ ایرانی، یک زهدی داشت که من مشابه آن را در چپ‌های کوبا ندیده بودم.» او در زندان این اعمال زاهدانه می‌بیند، مثلاً زمانی که اشرف پهلوی قصد داشت از زندان دیدن کند، ملافه‌های اتو کرده‌ای بین زندانیان پخش کردند که زندانی‌ها استفاده آن را منع کردند و با همان پتوهای سربازی که اتاق را پر از پرز می‌کرد سر کردند. استدال آنها این بود که این نوع وسایل لوکس ما را فاسد می‌کند و مثال ما پرویز نیک‌خواه بود. (پرویز نیک‌خواه کسی بود که بعد از شکنجه‌های زیاد و فضای لوکسی که برای او در زندان بعد آن ترتیب دادند، از مبارزه دست برداشت و با ساواک همکاری کرد.) در واقع تصور بر این بود که او شکنجه را تحمل کرده، اما زندگی مرفح باعث شد که تا تسلیم بشود، اما دیگر زندانی‌ها به او (ویدا) گفتند که تو یکی از ملافه‌ها را برداشتی، بعد از ما پرسیدی چرا از ملافه‌های نو استفاده نمی‌کنید و ما گفتیم بدون ملافه راحت‌تریم. در همین حال تو یک ملافه دیگر برداشتی و زیرت انداختی و راحت خوابیدی، درحالی که من و سایر زندانی‌ها حس متناقضی درباره تو داشتیم. بعدها دیدیم که تو دیگر رفتارهایی که داری نیز بسیار بورژوا مانند است و ما بعد از آن تصمیم گرفتیم تا به تو اونیفرم کهنه بدهیم. بعد از آن اما ویدا آنها را قانع کرده تا لوازم بهداشتی، قرص، شیر، سیگار بخرند. چرا که آنها در این حد را هم نمی‌خواستند انجام دهند. در جای دیگر می‌گویند، اگر چه ما در سیستم چپ یک سری اصول اخلاقی، نوعی خشک‌اندیشی، مخالفت با رفاه بورژوازی، ... داشتیم و من خودم را مقید به پاره‌ای از آنها می‌دانستم، اما زمانی که با هم بندها مواجه می‌شوم، مداخله دائم آن را در میزان خوراک و پوشش و خواب، حتی موارد شخصی و جزیی و بهداشتی تا از همه عجیب‌تر تعیین دو رنگ قرمز و سرخ که نماد پرچم کومونیست‌ها بود و من با این‌ها هیچ‌آشنایی نداشتم. ضدیت با پاره‌ای از ارزش‌های جهان شمول مانند آزادی بیان و حقوق بشر را نیز در میان کوبایی‌ها و احزاب کومونیست می‌شناختم، اما نه به این شدت. در حصار زندان اشعاری را که پدرم از عیوب حجاب از عشقی و ایرج میرزا می‌خواند به کلی از یاد بردم، اگر پیش از دستگیری عمل انقلابی را بر اندیشه‌برتر می‌دانستم، در زندان ایثار و شهادت برایم به ارزش بالای سیاسی تبدیل شد و می‌گفتم درخت عشق را با کینه آبیاری می‌کنم و فردیت و تک‌روی را بد می‌دانستم.

در آثار دیگری که از چپ‌ها می‌خوانیم و همچنین در تاریخ شفاهی چیزهایی مانند ناپسند بودن عشق و عواطف و فردیت، ملی‌گرایی مانند جشن نوروز، موسیقی و لذت‌هنری وجود ندارد، لباس‌های تنگ و

رنگی، آرایش، کفش پاشنه بلند، مصرف الکل با وجود مسلمان نبودن و هر نوع جشن غیر حزبی بد دانسته شده. جلسات خودانتقادی برای تشخیص رفتارهای بورژوازی بیان آنها و اصلاح آنها را داشتیم. به طور مثال اگر فردی لباس تنگ پوشیده بود، در آن جلسه گفته می شد (برخی از گروه ها برای اصلاح فرد تنبیه بدنی هم داشتند) و برای اصلاح آن یک فرایند پرولتاریزه شدن یا شبیه طبقه کارگر شدن داشتند. برای مثال شمای خانم چپو چریکی برو و خدمتکار یک خانه کارگر بشو، یا شمای آقا به یک کارخانه برو و با کارگر کارخانه کار کن تا رفتار هیت از آن حالت خارج شود.

هدف آنها از این کار یک سری آرمان های عمل گرایانه بود. قبل از آن اشاره کنم که همواره چپ ایران در بین طبقه متوسط مورد توجه بود و حتی اکنون هم در بین طبقه متوسط از آن استقبال می شود و یکی از ناکامی های چپ ها در ایران هم این بود که هیچ گاه نتوانست در بین گروه مستضعفان جایی پیدا کند. انقلاب ایران هم حتی اگر چه هدفش حمایت از مستضعفان بود، اما عموماً از طبقه متوسط همراهش بودند. اما یک هدف، پرولتاریزه شدن کمک می کرد که آنها با وارد شدنشان به کارگاه ها بتوانند

همواره چپ ایران در بین طبقه متوسط مورد توجه بود و حتی اکنون هم در بین طبقه متوسط از آن استقبال می شود و یکی از ناکامی های چپ ها در ایران هم این بود که هیچ گاه نتوانست در بین گروه مستضعفان جایی پیدا کند. انقلاب ایران هم حتی اگر چه هدفش حمایت از مستضعفان بود، اما عموماً از طبقه متوسط همراهش بودند.

آرمان های حزب را به زبان ساده برای مردم مطرح کنند و عضو گیری کنند، هدف دیگر مخالفت برای این بود که با کفش پاشنه بلند نمی شود فرار کرد، یا نمی توانی مست باشی و سیانور زیر زبانت باشد،... یک هدف دیگر مبارزه با بورژوازی کمپرادور است، همانطور که خسرو گل سرخی در آن دفاعیه معروف خود می گوید، ما داریم کالاهای بنجل امپریالیسم را این جا استفاده می کنیم. امپریالیست اگر مانده باری این است که کالاهای بدشان را برای ما می فرستند و ما هم این ها را می خریم. مانند لوازم آرایش که می خریم و... پس ما باید با ارزش هایی مقابله کنیم که به رشد آمریکا و شوروی کمک می کرده است. جنبش های جهانی مشابهی در دنیا همین کار را می کردند، مثلاً در کشورهای آفریقایی می بینیم که اونفرم می پوشند یا جنبش زنان زمانی که برای جلوگیری کردن از توجه به آرمان های سنتی درباره زن، از پوشیدن لباس های سنتی که

زنانگی آنها را نشان می‌داد خودداری کردند. دخالت‌های زیادی که صورت می‌گیرد بین عمل و ایده از مائوئیسم می‌آید و بر این مطلب در کتب و مقاله‌ها تاکید داشته. نظر آنها این بوده که شما باید عمل را ببینید، از عمل به ایده برسید و بعد این ایده را دوباره در عمل پیاده کنید و از سنتز این‌ها شما به یک کومونیست واقعی تبدیل می‌شوید. از مباحثی که ذکر شد این بود که اصلاح سیاسی، با اصلاح فرهنگی اتفاق می‌افتد، پس ما زمانی که در حال مبارزه هستیم علاوه بر مقابله کردن با ارزش‌های سیاسی باید با ارزش‌های فرهنگی که حکومت ترویج می‌کند مقابله کنیم.

هدف مهم دیگر بازگشت به یک رو بنا فرهنگی اسلامی بود، باز این‌جا ارجاع می‌دهم به دفاعیه گل‌سرخ‌ی که مورد ارجاع خود چریک‌ها هم بود. در آنجا می‌گوید من مارکسیت و مارکسیست لنینست را از امام حسین و امام علی آموختم. در پایان آن سخن می‌گوید که ما اسلام امام علی و امام حسین را به عنوان یک رو بنا قبول داریم. ایده بازگشت که مربوط به بازگشت از فرهنگ غرب و رسیدن دوباره به فرهنگ خودمان است. حالا فرهنگ ما اسلام است و اگر چه آنها خدا، معاد و چیزهای دیگر را باور نداشتند، اما معتقد بودند که چون فرهنگ ما است باید به آن برگردیم از همین رو اگر رفتارهای زاهدانه‌ای در اسلام تجویز بشود ما به آنها بر می‌گردیم. می‌توان گفت به اسلام اعتقادی توجهی نداشتند ولی اسلام هویتی و فرهنگی را قبول داشتند.

نیروهای مسلمان در ایران

ما در میان آنها هم رفتارهای مشابهی با نیروهای غیر مسلمان مانند، فداییان خلق می‌بینیم، اما خیلی خوب است که در باب علی شریعتی صحبت کنیم که تا آنجا که من دیدم منظم‌ترین نظریه پردازی را درباره خودسازی انجام داده است که به آن می‌پردازیم. این در میان روحانیون به سخنان حضرت امام، نویسندگان مکتب اسلام، استاد مطهری خلاصه می‌شود، اگر چه کیفیت و مبنا نظری متفاوت بوده، اما اختلاف جدی در آن وجود نداشته.

علی شریعتی، یک کتابی دارد درباره خودسازی و در آن کتاب که مجموعه مقالات است یک مقاله‌ای دارد با این عنوان که چگونه از خویش یک انسان علی‌گونه‌ی انقلابی بسازیم؟ در سال ۱۳۵۵، برای برادران مجاهد نوشته است و البته نمی‌دانیم که منظور از آن مجاهد به معنای عام است یا مجاهدین خلق

است. در آن توضیح داد این مفهوم به معنای زهد و ریاضتی که در مسیحیت وجود داشته و در میان مارکسیست‌ها تبلیغ می‌شود نیست. علی شریعتی می‌گوید باید مواظب باشیم که خودسازی ما حاصل تقلید کورکورانه نباشد، چه از سنت و چه از چیزهایی که در دوران معاصر پیدا می‌کنیم. او در پاورقی می‌گوید بعد از لنین و انقلاب چین تاکید بر عمل در میان چپ‌ها زیاد شده، زیرا دیدند که ساختار اجتماعی جامعه متفاوت است و ساختارهای اجتماعی در جوامع مختلف متفاوت است. بنابراین شیوه‌ای که باید در پیش گرفت است که، نقل قول می‌کنم: «فلسفه تاریخ و تحلیل جبری جامعه‌شناسی انقلاب و دیالکتیک مادی و طبقاتی و پروزی پرولتاریا علیه سرمایه داری، به طرح در کتاب‌های تئوریک و بست‌های ایدئولوژیک اختصاص یافته است و در عمل به آگاهی و پرورش فکری و انقلابی انسان‌ها، خلق حرکت رهبری تکیه می‌کند و از این رو است که به خودسازی فردی و پرورش ارزش‌های انسانی و

خلق انسان‌های انقلابی رو کردند و این درسی است که از مذهب آموختند.» شریعتی در پاورقی می‌پذیرد این سخن را مائوئیست‌ها یا همان گروه‌های چریکی چین بسیار می‌گفتند و از آن جهت که می‌خواهد بگوید ما این درس را در مذهب داریم، در آخر می‌گوید مائوئیست‌ها هم این درس را از مذهب آموختند. به گفته شریعتی خودسازی به این معنا

کتاب‌هایی که از مبارزهای مسلمان وجود دارد برخلاف تصور رایج، آثار کاملاً مدرن هستند به مسائلی که در زمان خودشان وجود داشت. یعنی درست است که ادبیات سنتی است، اما پاسخ به پرسش‌های مدرن است. پاسخ به پرسش معنا در دنیای مدرن، نگرانی‌ها و اضطرابی که انسان مدرن با آن مواجه هست و حس انقطاع از خدا و سوز سوزی دیگر تفریحی که به دوران مدرن می‌شود بر امر اجتماعی و انسانی.

است که اگر چه محیط بر انسان تاثیر می‌گذارد، اما معتقد نیستیم که محیط فعال مایشاء است. انسان می‌تواند بر شرایط خودش از طریق خودسازی تاثیر بگذارد. ما در خودسازی سه آرمان مهم عشق برابری و آزادی را داریم. شخصیت‌هایی در جهان داریم که هر یک از این‌ها را متبلور می‌کند، اما آن فردی که هر سه را دارد، امام علی است. خودسازی را از طریق عبادت، کار مبارزه اجتماعی، که همه این‌ها را شریعتی توضیح می‌دهد و مبانی دینی آن‌ها را هم می‌گوید.

جای دگیری که به نظر من خیلی جالب، حتی اگر کلمه‌ی خودسازی را ذکر نکرده باشد، علی شریعتی، چیزهایی را می‌گوید که همراه با معیارهای خودسازی است، داستان عاشقانه حسن و محبوبه

است، که در واقع یک اثر تمثیلی است. حسن آلاذ پور، همسر محبوبه متحدین بوده، که این ها از افراد فعال در حسینه ارشاد بودند و کشته می‌شوند. ما نمی‌دانیم که آیا شریعتی می‌دانسته که این دو قبل از کشته شدنشان دیگر مسلمان نبودند، بلکه مجاهد مارکسیست بودند که دیگر نمی‌توانستند اسلام را بپذیرند. اما علی شریعتی آن ها را به عنوان مسلمانان الگویی مطرح می‌کند که در عصر امروز ما هستند و رابطه و قصه‌ی عاشقانه‌ی ای که برای آنها ترسیم می‌کند، دقیقاً مخالف با قصه عاشقانه‌ی ای است که در جراید در آن زمان می‌خواندید. آن چیزی که شریعتی اسم آن را می‌گذاشت، زنِ زنِ روزی، آن چیزی که در تلوزیون و سینما به عنوان زن و مرد آرمانی معرفی می‌شده و ارزش‌های بورژوا را منتقل می‌کرده. چیزی که در ازدواج آنها برای شریعتی مهم بود جدای از آگاهی طبقاتی و سیاسی، این بود که آنها ازدواج زاهدانه‌ای در پیش می‌گیرند و اینکه فقر مانع ازدواج آنها نمی‌شود بسیار برای او جالب بود. سخن شریعتی این بود که زمانی که داریم درباره ازدواج علی(ع) و فاطمه(س) صحبت می‌کنیم، منظورمان چیزی نیست که در زمان دور است و دوباره اتفاق نخواهد افتاد، بلکه این دو به ما نشان دادند که می‌شود الان هم مثل آن زوج ازدواج کرد، الان هم می‌شود طوری زندگی کرد که ارزش‌های اجتماعی حاکم نباشد و آگاهی سیاسی مهم باشد. آنها دقیقاً می‌خواستند که خلاف ارزش‌های طبقه متوسط عمل بکنند.

گروه آخری که به سخنان آنها خواهم پرداخت به طور خلاصه، گروهی هستند که تحت تاثیر فلسفه و اخلاق و عرفان اسلامی هستند و از قم بر خاستند. ما درس‌های امام را داریم که خیلی از آنها بعد از انقلاب منتشر شد که شاگردان امام آنها را می‌داستند و اما اکنون آن را در چهل حدیث می‌بینیم. اندیشه مطهری در آثار مختلفشان به سلوک عرفانی انسان کامل است. کتاب‌هایی که از این ها وجود دارد بر خلاف تصور رایج آثار کاملاً مدرن هستند به مسائلی که در زمان خودشان وجود داشت. یعنی درست است که ادبیات سنتی است اما پاسخ به پرسشی مدرن است. پاسخ به پرسش معنا در دنیای مدرن، نگرانی‌ها و اضطرابی که انسان مدرن با آن مواجه هست و حس انقطاع از خدا از یک سو و از سوی دیگر تمرکزی که به دروان مدرن می‌شود بر امر اجتماعی و انسانی. در الهیاتی که شهید مطهری ارائه می‌دهد، انسان اجتماعی خیلی وقت‌ها محوری است و سلوک عارفانه بر خلاف آن چه ابن عربی و ملاصدرا ارائه می‌کرد یک اتفاق فردی نیست و در قالب اجتماعی ارائه می‌شود و عبادات انسان را در این قالب می‌دیدند که نقش فعال اجتماعی دارد و من تاکید می‌کنم که این فقط جنبه نمادینش نیست، یعنی این

نیست که ما مسجد را نمادی از جامعه بزرگ تر می‌گیریم، بنابراین نماز جماعت یا شرکت در مسجد مثل شرکت در ساحت اجتماعی است، بلکه به این معنا است که انسانی که خودش و رفتارهای اجتماعی را می‌سازد و رفتارهای فردی خود را طوری تنظیم می‌کند که انسان مناسبی برای شرکت در ساحت اجتماعی باشد و بی‌تفاوت به عرصه اجتماعی نباشد، همه این‌ها ذیل یک سیر و سلوک عرفانی مطرح می‌شود که ما در آثار شهید مطهری یا آثار اخلاقی امام می‌بینیم.

می‌توانید تصور کنید که در این قالب چطور شاگردان امام هم از این فضا متأثر بودند. من گونه‌های از رفتارها و نظریاتی که در این قالب خودسازی در ده ۴۰ و ۵۰ مطرح می‌شد را ذکر کردم. در ادامه به تبیین‌های نظری به اختصار می‌پردازم. در این دوران ما با یک فضای تلفیقی روبه‌رو بودیم که خیلی بحث این نبود که به دنبال وجه تعارض چیزهای که وجود دارد بگردیم. ما در این دوران هم ریشه‌های ایدئالیسم را می‌بینیم و هم متریالیسم. ایدئالیسم را ما از کسانی مانند اقبال به ارث بردیم به طوری که انسان را یک جزئی از یک امر مطلق می‌دانستند که سعی می‌کند خودش را به آن امر مطلق نزدیک بکند و رفتارهای خاص فرد هم در آن فضای نزدیک شدنش به آن امر مطلق موثر است. این جا مجال نیست تا بیش از این درباره این مسئله صحبت کنیم. بعدی متریالیست‌های مائوئیست بودند که رابطه دیالکتیک بین عمل و ایده است که ایده خودش به تنهایی پاسخی نیست، بلکه باید به عمل منتهی بشود و عمل هم به ایده منجر بشود. مائوئیست فقط در چین نبود بلکه بسیاری از متفکران فرانسوی به ویژه در دهه ۱۹۶۰ متأثر از آنها بودند. عرفان و اخلاق اسلامی هم که گفتم بخش زیادی بر اساس ملکه شدن فضائل است و این جا خودش را نشان می‌دهد. قرائت‌های سیاسی از تشیع به ویژه آن چیزی که در علی شریعتی می‌بینیم کاملاً سازگار است با این مفهوم خودسازی، اما باید گفت که بخش زیادی از این نگاه‌ها وام‌دار هگل است و حتی بخش زیادی از مدرنتیه جهان وام‌دار هگل است، گرچه خیلی‌ها دوست دارند بگویند کانت، اما هگل هم واقعا تاثیر خود را گذاشته است.

نتیجه‌گیری

قصد ما در این جا این بود که توضیح دهیم چطور در یک شرایط سیاسی و اقتصادی خاص که سعی حکومت بر آن بود تا گفتمانی را ایجاد کند. گروه‌های مبارز سعی کردند، سخنی متفاوت بگویند از طریق مخالفت با ارزش‌های برژوایی. در برخی از موارد این‌ها واقعا سختگیرانه و شدید بوده است، مانند

چیزی که درباره ممنوع بودن عشق و عواطف گفتم و تبعاً گروه‌هایی هم بودند که تا این اندازه سخت‌گیر نبودند، اما کلیاتی هم مانند لباس گشاد پوشیدن، دور شدن از وسایل لوکس، انکار جنسیت در فضای عمومی که در چریک‌ها بیشتر بود وجود داشت که میان آن‌ها یا مشترک بود یا از طریق گروه‌های دیگر محل نزاع نبود. باید به خاطر بسپاریم که درست است که بنا بود رفتار برژوازی نشان داده نشود، اما طبقه وجود داشت و افراد در قالب آن حالت‌های طبقاتی خود را بروز می‌دادند. به طور مثال یک نفر با یکی از طبقه پایین‌تر ازدواج می‌کرد، برای این که می‌خواست حرکت انقلابی انجام بدهد، اما بعد بین آنها دقیقاً به خاطر اختلاف طبقاتی، اختلاف به وجود می‌آمد. در این میان افرادی موفق‌تر بودند و سخن آنها راحت‌تر شنیده می‌شد که هم ارزش‌های مبارزان را می‌پذیرفتند، هم ارزش‌های طبقه متوسط را. یکی از افراد موفق در این زمینه به نظر من شهید مطهری بود نه به این دلیل که نظام جمهوری اسلامی روی کار است بلکه به این جهت که ایده‌های این فرد تا حد زیادی واقعاً پذیرفتنی‌تر بود به این علت که هم در عرصه عمومی می‌آید ارزش‌های جنسیتی را حذف می‌کند مثل گروه‌های مبارز، ولی ایشان به طور جدی بر تفکیک و تفاوت تکوینی جدی و مرزبندی جدی بین زن و مرد تأکید می‌کند که طبقه متوسط با آن مشکلی نداشته است. بنابراین ایشان می‌تواند بین این دو منظر که عملاً مقابل هم بودند، یک چیزی را معرفی کند که از سوی هر دو گروه پذیرفته بود و از طرف دیگر قشر مذهبی جامعه با آن موافق بود و با آن همراه بود.

کلیدواژه: بدن اخلاق، چریک‌های غیراسلامی، چریک‌های اسلامی، خودسازی